



تراز ترجمه

کورش صفوی
عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

بر حسب این که واحد ترجمه واژه، جمله یا مفهوم کلی باشد، ترجمه را به سه مرحله تقسیم می‌کنند (--< ۱۱ ص ۹)؛ ترجمه در سطح واژه، ترجمه در سطح جمله، و ترجمه مفهومی. به هنگام ترجمه در سطح واژه، در برابر هر واژه‌ی زبان مبدا، واژه‌ای معادل از زبان مقصد به کار گرفته می‌شود (--< ک ۱ ص ۲۵). اکثر ترجمه‌شناسان بر این اعتقادند که ترجمه‌ی واژه به واژه در برگردان بسیاری از عبارات و اسامی خاص از قبیل ترجمه‌ی Ministry of Labour به «وزارت کار» یا deep structure به «ژرف ساخت» کارآیی کافی دارد (--< ک ۱۱ ص ۹). به هنگام ترجمه در سطح جمله، قواعد دستوری و شیوه‌ی آرایش واژگان در زبان مقصد رعایت می‌شود (--< ک ۸ ص ۱۵) و جمله‌هایی که در متن زبان مبدا آمده‌اند، با حفظ معنی تک تک واژه‌ها، به جمله‌های معادلی در زبان مقصد ترجمه می‌شوند (--< ک ۱۱ ص ۱۰). واحد ترجمه در ترجمه‌ی مفهومی، واژه یا جمله تلقی نمی‌شود بلکه مفهوم به حساب می‌آید. معمولاً ترجمه‌ی آزاد یا مفهومی را به مثابه‌ی برجستگی

خواست نگارنده از ارائه‌ی مقاله‌ی حاضر طبقه‌بندی نمودهای فرآیند ترجمه در قالب نظامی واحد است. برای دست یافتن به این هدف، ابتدا به طرح مسئله و سپس به معرفی گونه‌هایی از ترجمه پرداخته خواهد شد که مورد توافق کلی ترجمه‌شناسان است. در بخش بعد، آن چه نظام زبان نامیده می‌شود، به شکلی اجمالی معرفی خواهد شد و عملکرد محورهای هم‌نشینی و جانشینی در قالب این نظام به اختصار بیان می‌گردد. در خاتمه سعی بر آن خواهد بود تا بر حسب زمینه‌ی موجود و بر پایه‌ی آن چه در این مختصر «تراز» نامیده شده است، قالبی تازه در طبقه‌بندی گونه‌های ترجمه به دست داده شود.

۱- طرح مسئله

متدوال‌ترین تعریفی که برای ترجمه به کار می‌رود، انتخاب نزدیک‌ترین و مصطلح‌ترین معادل برای یک واحد زبانی در زبانی دیگر است (--< ک ۵ ص ۱۲). معمولاً ترجمه‌شناسان

برای معادل‌یابی‌هایی در نظر می‌گیرند که ترجمه در سطح جمله در آنها کارایی ندارد، زیرا نتیجه‌ی برابریابی نامانوس یا نامفهوم می‌گردد. بنابراین برگردان He gave me a nasty look به «چپ‌چپ نگاهم کرد» یا While in Rome, do as the Romans do. صحیح است و به «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو»، ترجمه‌ی مفهومی به حساب می‌آید (---) ک ۱۱، صص ۱۱-۱۲). با بسط همین دیدگاه می‌توان به مراحل دیگری نیز از ترجمه دست یافت؛ مثلاً می‌توان به وجود نوعی ترجمه در سطح تکواژها قایل شد و مدعی شد که برگردان skyscraper به «آسمان‌خراش»، نوعی معادل‌یابی است که می‌تواند در سطح تکواژ نامیده شود و الی آخر. ولی آیا واقعیت امر همین است؟ آیا واقعاً می‌توان مدعی شد که ترجمه‌ی جمله‌ای مانند I like to swim به «دوست دارم شنا کنم»، ترجمه در سطح جمله است و مثلاً به «دل‌م می‌خواهد شنا کنم» ترجمه‌ای مفهومی است؟ آیا به واقع وقتی از میان معادل‌های واژه‌ای deep که می‌تواند «عمیق»، «گود»، «ژرف» و غیره باشد، «ژرف» انتخاب می‌شود و deep structure به «ژرف ساخت» ترجمه می‌شود، نوعی ترجمه‌ی مفهومی مطرح نیست؟

پاسخ به این پرسش‌ها نشان می‌دهد که انگار بررسی فرآیند ترجمه و طبقه‌بندی گونه‌های آن، طرح تازه‌ای را می‌طلبد، زیرا آنچه تاکنون انواع یا مراحل ترجمه نامیده شده است، دست کم به اعتقاد نگارنده، به لحاظ روش‌شناسی مناسب نمی‌نماید. عدم کارایی این طبقه‌بندی به دو نکته‌ی عمده باز می‌گردد؛ نخست این که فرآیند ترجمه در قالب نظام زبان مورد توجه قرار نگرفته است و دوم این که ترجمه‌شناسان به هنگام طرح این انواع، معمولاً از نمونه‌هایی بهره گرفته‌اند که دقیقاً در یکی از این مراحل جای گیرد و تاییدی برای چنین طبقه‌بندی‌ای باشد، در حالی که مجموعه‌ی نامحدودی از نمونه‌ها در حد فاصل میان این مرزبندی‌ها قرار می‌گیرند و طبقه‌بندی مذکور را مورد تردید قرار می‌دهند.

حال این مشکل را چگونه می‌توان حل کرد؟ ابتدا باید به این نکته توجه داشت که «ترجمه» فرآیندی در قالب نظام زبان است و این نظام باید به منزله‌ی دستگاهی در نظر گرفته شود که واحدهای سازنده‌اش در رابطه‌ی متقابل با یکدیگر قرار دارند، بنابراین نمی‌توان به طبقه‌بندی گونه‌های یک واحد پرداخت بدون توجه به شبکه‌ی روابطی که نوع رابطه میان واحدهای آن، چنین گونه‌هایی را پدید می‌آورد. برای درک بهتر موضوع می‌توان از همان نمونه‌ی «شطرنج»

فردینان دوسوسور بهره گرفت (---) ک ۶ صص ۱۵۰-۱۵۴) و مثال او را برای توضیح گونه‌های فرآیند ترجمه تعمیم داد. سوسور از صفحه و مهره‌های شطرنج برای نمایش یک نظام و تشابه آن با نظام زبان استفاده کرد تا ثابت کند، نقش مهره‌ها در این بازی و طبعاً نقش واحدهای زبان در هر دو این نظام‌ها از اهمیت برخوردار است و جوهر یا ماده‌ی سازنده‌ی این مهره‌ها و نیز جوهر آوایی واحدهای زبان اهمیتی در این نظام‌ها ندارند. این که تا چه اندازه جوهر آوایی واحدهای زبان بی‌اهمیت است و آیا اصولاً می‌توان مدعی چنین مطلبی شد، از بحث حاضر خارج است و نیاز به طرح آرای دارد که پس از سوسور در مکتب ساختگرایی و پساساختگرایی عنوان شده است؛ ولی آنچه مسلم می‌نماید، این است که جایگاه هر مهره و نوع حرکت هر یک از آنها ارزشی دارد که بر ارزش جایگاه و حرکت مهره‌های دیگر تأثیر می‌گذارد.

نتیجه‌ی حاصل از فرآیند ترجمه در قالب نظام زبان مقصد نمود می‌یابد و با همین بازی شطرنج قابل تشبیه است. هر لحظه که به صفحه‌ی شطرنج و جایگاه مهره‌ها نگاه کنیم، شکل خاصی از این بازی در برابر ما قرار می‌گیرد که می‌تواند مقطعی از مثلاً «دفاع سیسیلی» یا غیره باشد؛ «دفاع سیسیلی» مجموعه‌ی حرکاتی است که یکی پس از دیگری تحقق یافته‌اند و بر حسب قرارداد، مقاطع مختلف این دفاع را می‌نمایانند. بنابراین در بازی شطرنج، هر حرکت با توجه به حرکات قبل و پیش‌بینی حرکات بعد صورت می‌گیرد و تنها تفاوت آن با گفتن و نوشتن متداول، در این نکته است که مترجم پیام خود را منتقل نمی‌سازد بلکه سعی بر آن دارد تا پیام گوینده یا نویسنده‌ی دیگری را انتقال دهد. بنابراین ترجمه از زمانی آغاز می‌شود که شخص سعی می‌کند آنچه را شنیده یا خوانده است به زبان دیگری منتقل کند. این که گوینده یا نویسنده در زبان مبدا چه گفته یا نوشته است، ارتباطی به ترجمه ندارد و درک آن به دانشی وابسته است که شنونده یا خواننده از زبان مبدا در اختیار دارد. اگر این ادعا را بتوان پذیرفت، باید قبول کرد که ترجمه در زبان مقصد آغاز می‌شود و در نظام زبان مقصد، بر حسب چگونگی عملکرد مترجم، گونه‌هایی می‌یابد که در چارچوب روابط میان واحدهای این نظام قابل بررسی است.

حال باید دید، مهره‌های این شطرنج چگونه حرکت می‌کنند که ترجمه‌شناسان انواع آن را ترجمه‌ی واژه‌به‌واژه، ترجمه‌ی جمله و غیره نامیده‌اند و چگونه می‌توان توجیهی روش‌شناختی از این فرآیند به دست داد.

۲- مروری بر طبقه بندی سنتی

در بخش گذشته به طبقه بندی انواع ترجمه بر حسب سنت متداول میان ترجمه شناسان اشاره ای کردیم و دیدیم که در این سنت، مراحل ترجمه بر اساس واحد زبانی واژه، جمله و مفهوم کلی امکان طبقه بندی می یابد.

در مرحله ای که واحد ترجمه واژه باشد، از اصطلاح «ترجمه ی واژه به واژه» استفاده می شود؛ به این معنی که در برابر هر واژه ی زبان مبدا، واژه ی معادلی در زبان مقصد به کار گرفته می شود (--> ک ۱۱ ص ۹).

(۱) روساخت surface structure

(۲) سرخپوست redskin

(۳) من رفتم I went

ترجمه ی واژه به واژه در نمونه های (۱) تا (۳) از کارآیی مطلوبی برخوردار است؛ اما به اعتقاد ترجمه شناسان به ندرت می توان جمله ای را در گونه ی ترجمه ی واژه به واژه معادل یابی کرد و به ترجمه ی مطلوبی دست یافت، زیرا در مواردی که ساخت دستوری زبان های مبدا و مقصد با یکدیگر متفاوت باشند، جمله ی حاصل از این نوع ترجمه، به لحاظ دستوری نادرست به حساب می آید (--> ک ۱۱ ص ۹).

(۴) * او داد کتابی به من [برای] خواندن

He gave me a book to read

(۵) * او می دانست که او نمی توانست مطالعه کند دیگر

He knew that he could not study anymore

نمونه های (۴) و (۵) نیز همانند نمونه های (۱) تا (۳) با کاربرد ترجمه ی واژه به واژه حاصل آمده اند، اما به رغم درک تقریبی معنی شان، در فارسی مصطلح نیستند و نادرست محسوب می شوند.

پس می توان گفت که نخستین مرحله ی ترجمه، یعنی ترجمه ی واژه به واژه- تکواژ به تکواژ- صرفاً انتخاب معادل برای تک تک واژه ها- یا تکواژها- و قرار دادن آنها در همان جایگاه واژه ها- یا تکواژها- ی زبان مبدا است (--> ک ۱، ص ۲۵).

در مرحله ای که واحد ترجمه، جمله باشد، به اعتقاد ترجمه شناسان قواعد دستوری زبان مقصد در ترجمه رعایت می شود و در عین حال عبارات و جمله هایی که در متن زبان مبدا آمده است با حفظ معنای تحت اللفظی تک تک کلماتی که در آنها وجود دارد به عبارات و جمله های معادلی در زبان مقصد

ترجمه می شود (--> ک ۱۱ ص ۱۰).

(۶) من فکر می کنم او باهوش است.

I think he is clever

(۷) ما همگی خسته بودیم

We were all tired

به این ترتیب، ترجمه در سطح جمله همان ترجمه در سطح واژه است با این تفاوت که در این مرحله پس از عملکرد ترجمه ی واژه به واژه، سعی می شود با رعایت آنچه در زبان مقصد مصطلح است، دستکاری هایی از قبیل انتخاب مناسب آرایش واژه ها، انتخاب مطلوب زمان فعل و جز آن صورت پذیرد. به همین دلیل، ترجمه ی «من فکر می کنم او هست باهوش» و «من فکر می کنم او باهوش است» برای نمونه ی (۶)، به ترتیب ترجمه ی واژه به واژه و ترجمه در سطح جمله ی نمونه ی (۶) به حساب می آیند (--> ک ۱۱ ص ۱۰).

در مرحله ای که واحد ترجمه مفهوم کلی باشد، در سنت ترجمه شناسان، مترجم مفهوم کلی یک جمله یا عبارت را به زبان مقصد منتقل می کند و این در شرایطی است که ترجمه در سطح جمله، به معادلی منتهی می شود که در زبان مقصد مصطلح نیست (--> ک ۱۱ ص ۱۱).

(۸) چپ چپ نگاهم کرد.

He gave me a nasty look

(۹) او مرد.

He kicked the bucket

در چنین شرایطی، معادل «نگاه کثیفی به من انداخت» برای نمونه ی (۸) و «او به سطل لگد زد» برای نمونه ی (۹) نمی توانند معنی مورد نظر را در زبان مبدا به زبان مقصد منتقل کنند.

آن چه تا به اینجا مطرح شد، به طبقه بندی سنتی مراحل ترجمه اشاره داشت؛ مراحلی که مورد تایید اکثریت ترجمه شناسان است و معمولاً قالبی بدیهی در نظر گرفته می شود. ولی مسئله به این سادگی نیست زیرا مرز دقیقی میان این مراحل به چشم نمی خورد. برای نمونه، نمی توان مدعی شد که در ترجمه واژه به واژه، دست کم در مواردی که نتیجه ی حاصل از ترجمه، در زبان مقصد پذیرفتنی می نماید، قواعد دستوری زبان مبدا مورد نظر قرار نمی گیرند. اگر deep structure به «ژرف ساخت» ترجمه می شود و این صورت اخیر در زبان فارسی مقبول می افتد، به این دلیل است که ساختمان صورت «ژرف ساخت» با قواعد ساخت واژه در زبان فارسی هماهنگ است.

از سوی دیگر، آیا واقعاً می‌توان مدعی شد که به هنگام ترجمه در سطح جمله، به مفهوم کلی توجه نمی‌شود؟ در اینجا مسئله بر سر این است که به هنگام طرح نمونه‌هایی از قبیل (۶) یا (۷)، حاصل جمع معنی تک‌تک واژه‌های موجود در جمله، معنی آن جمله را تشکیل می‌دهد، در حالی که در نمونه‌ای مانند (۹) چنین نیست. پس نمی‌توان مدعی شد که به هنگام ترجمه‌ی (۹)، به مفهوم کلی توجه می‌شود و در نمونه‌ی (۷) چنین نیست؛ زیرا در هر شرایطی، مفهوم کلی واحد زبانی مورد نظر است و در غیر این صورت، حاصل فرآیند ترجمه مطلوب نیست. اگر redskin به «سرخ‌پوست» برگردانده می‌شود و نه «سرخ خیک»، «سرخ مشک» و غیره، به این دلیل است که مفهوم کلی این واژه مورد نظر قرار می‌گیرد.

به این ترتیب مشخص است که طبقه‌بندی سنتی مراحل ترجمه به لحاظ روش شناختی مطلوب نیست و نمی‌توانند راه حل صریحی برای پاسخ به چند پرسش عمده به دست دهد. نخست این که فرآیند ترجمه چیست؟ دوم این که مترجم به هنگام ترجمه چه کار می‌کند؟ سوم این که آیا اصولاً می‌توان به طبقه‌بندی فرآیند ترجمه پرداخت یا نه؟ و چهارم این که چگونه می‌توان به توجیهی در این مورد دست یافت و توصیفی از این داد که درستی یا نادرستی اش به لحاظ عملی قابل تعیین باشد؟

۳- روابط جانشینی و هم‌نشینی

سوسور به هنگام طرح ساخت و کار زبان (--) ک ۶ صص ۱۷۶ - ۱۸۰) به روابط واحدهای زبان نسبت به یکدیگر توجه دارد و این روابط را بر روی دو محور فرضی جانشینی و هم‌نشینی باز می‌کاود. به اعتقاد وی، هر واحد زبان با واحد هم‌ارز خود در رابطه‌ی جانشینی است؛ این واحدها بر روی محور جانشینی به جای یکدیگر قرار می‌گیرند و در تقابل با یکدیگرند. از سوی دیگر، واحدهای هر سطح زبان بر روی محور هم‌نشینی در کنار هم قرار می‌گیرند و واحدهای از سطح بالاتر را پدید می‌آورند.

این دیدگاه که یکی از مهم‌ترین ادعاهای سوسور به حساب می‌آید، همانی است که یاکوبسن هنگام معرفی قطب‌های استعاره‌ی و مجازی، الگوی کار خود قرار می‌دهد (--) ک ۳) و مبنایی برای توجیه عملکرد برجسته‌سازی ادبی تلقی می‌شود. به هنگام بحث درباره‌ی این دو قطب، باید نخست به این نکته توجه داشت که آن چه یاکوبسن «استعاره» و «مجاز» می‌نامد معادل همین اصطلاحات در فن بدیع فارسی نیست.

آنچه در بدیع فارسی «استعاره» نامیده می‌شود، بنابر تعاریف موجود، گونه‌ای از «استعاره» در مفهومی است که یاکوبسن مورد نظر دارد و همین نکته درباره‌ی اصطلاح «مجاز» نیز صادق است. یاکوبسن استعاره را فرایندی می‌داند که صورتی را از محور جانشینی به جای صورتی دیگری برمی‌گزیند و حاصل این عمل را «انتخاب» [selection] می‌نامد. مجاز بر عکس استعاره، فرایندی است که بر روی محور هم‌نشینی عمل می‌کند و صورت‌های زبانی را کنار هم می‌نشانند که نتیجه‌اش «ترکیب» [combination] نامیده می‌شود. به اعتقاد یاکوبسن، عملکرد بر روی محور جانشینی مبتنی بر «تشابه» [similarity] است و عملکرد بر روی محور هم‌نشینی، بر پایه‌ی «مجاورت» [contiguity] قرار دارد.

برای درک بهتر موضوع می‌توان گفت که مثلاً کاربرد واژه‌ی «ژرف» به جای «عمیق» بر حسب تشابه معنایی صورت می‌پذیرد که نمونه‌ای از عملکرد بر روی قطب استعاره یا محور جانشینی است و بر حسب «انتخاب» تحقق می‌یابد؛ و کاربرد واژه‌ی «ژرف» در کنار «ساخت» بر حسب «ترکیب» و عملکرد بر روی قطب مجازی یا محور هم‌نشینی شکل می‌گیرد. پس در هر لحظه، عملکرد بر روی هر دو این محورها مورد نظر است و هر انتخاب با توجه به ترکیب صورت می‌پذیرد و بر عکس. بر همین اساس است که deep در هم‌نشینی با structure، «ژرف» است و در هم‌نشینی با sympathy، معادل «عمیق» به حساب می‌آید. به عبارت دقیق‌تر، واحد زبانی deep دارای مدلولی است که در زبان مقصد، دال‌های «ژرف»، «عمیق»، «گود» و جز آن می‌توانند به همان مدلول اشاره کنند؛ این دال‌ها بر روی محور جانشینی و بر حسب تشابه قابل انتخاب‌اند و انتخاب هر یک از آنها بر روی محور هم‌نشینی صورت می‌پذیرد. به این ترتیب، اگر بپذیریم که انتخاب و ترکیب در کنار یکدیگر عمل می‌کنند و انتخاب بر حسب ترکیب صورت می‌پذیرد و بر عکس، آن‌گاه می‌توانیم مدعی شویم که کار مترجم، انتخاب معادل بر حسب تشابه معنایی و عملکرد آن در ترکیب است.

باید بر این اعتقاد نگارنده مجدداً تأکید کنم که فرآیند ترجمه در زبان مقصد و در قالب نظام این زبان صورت می‌پذیرد و ارتباطی به نظام زبان مبدا ندارد. زمانی که فردی متنی را می‌خواند یا به مطلبی گوش می‌دهد و درکی از آن می‌یابد، کاری را انجام می‌دهد که دیگر سخنگویان نیز انجام می‌دهند. وقتی یک فارسی زبان متنی را به زبان انگلیسی می‌خواند و آن

را در می‌یابد، دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که یک انگلیسی‌زبان به هنگام خواندن همان متن انجام می‌دهد. تا به اینجا هیچ تفاوتی میان عملکرد این دو تن نیست زیرا کار ترجمه پس از این مرحله آغاز می‌شود؛ یعنی وقتی آن فارسی‌زبان سعی می‌کند برای مدل‌های آن متن، دال‌هایی را در زبان فارسی در نظر گیرد و سپس یکی از این دال‌ها را انتخاب کرده، در ترکیب قرار دهد. تمامی کاری که مترجم انجام می‌دهد در زبان مقصد صورت می‌پذیرد و پیش از این مرحله، او صرفاً کسی است که به یک زبان خارجی تسلطی نسبی دارد.

۴- تراز در انتخاب و ترکیب

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، مسئله‌ی تراز [economy] برای نخستین بار به شکلی ضمنی از سوی سوسور مطرح شده است (ک ۶، صص ۲۴۳-۲۴۵) و بخش ویژه‌ای را در آرای نقش‌گرای مارتینه (ک ۴) به خود اختصاص داده است. منظور از «تراز زبانی» در اصل تعادلی است که در نظام زبان بر حسب واکنش در برابر کنشی در همین نظام تحقق می‌یابد. برای مثال می‌توان گفت، ارزش نقش‌نماها در نظام یک زبان با تعیین نقش نحوی گروه‌های اسمی بر حسب جایگاهشان در جمله، از نوعی تراز برخوردار است؛ یعنی هر اندازه نقش‌نماها در تعیین نقش نحوی گروه‌های اسمی دخالت بیشتری داشته باشند، آرایش واژه‌ها بر روی محور همنشینی از قید و بند کمتری برخوردار خواهد بود. به این ترتیب شاید بتوان **تراز زبانی را به نوعی تراز تشبیه کرد که هرچه یک سوی آن پایین‌تر رود، سوی دیگر بالاتر می‌رود.**

مسئله‌ی تراز، همان‌گونه که در جایی دیگر درباره‌ی آفرینش‌های ادبی مطرح شد (ک ۹)، در فرآیند ترجمه نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا احتمالاً می‌تواند ابزار دقیقی برای طبقه‌بندی گونه‌های ترجمه به حساب آید. همان‌طور که پیشتر ادعا شد، دست‌کم به اعتقاد نگارنده‌ی این سطور، فرآیند ترجمه در زبان مقصد عمل می‌کند. معادل‌یابی بر حسب واحدی صورت می‌گیرد که مترجم برمی‌گزیند. این واحد زبانی می‌تواند تکواژ، واژه، جمله، عبارت یا حتی گفتمان باشد. هر واحدی که مترجم برگزیند، از روی محور جانشینی «انتخاب» می‌شود و بر حسب «ترکیب» بر روی محور همنشینی قرار می‌گیرد. «انتخاب» بر پایه‌ی «تشابه» صورت می‌پذیرد و هر اندازه برای مترجم از اهمیت بیشتری برخوردار شود، اهمیت «ترکیب» در کار وی کمتر جلوه

خواهد کرد. به همین دلیل است که ترجمه‌ی واژه به واژه یک جمله، در زبان مقصد محصولی نامصطلح پدید می‌آورد، زیرا «انتخاب» وجه غالب به شمار می‌رود و «ترکیب» نادیده گرفته می‌شود؛ و باز به همین دلیل است که هرچه محدوده‌ی «ترکیب» کوچک‌تر شود، «انتخاب» با کارآیی بیشتری عمل می‌کند. پس اگر می‌بینیم که ترجمه‌ی تکواژی در برگردان یک واژه‌ی زبان مبدا به زبان مقصد مطلوب می‌نماید، به این دلیل است که حوزه‌ی ترکیب محدودتر است.

هر اندازه واحد مورد ترجمه از سطوح بالاتر انتخاب شود، حوزه‌ی «ترکیب» نیز به همان اندازه گسترده می‌شود و بر همین اساس «ترکیب» بیش از «انتخاب» اهمیت می‌یابد. بنابراین شاید بتوان مدعی شد که وقتی واحد ترجمه تکواژ باشد، تراز ترجمه به سمت قطب جانشینی یا «انتخاب» سوق می‌یابد و زمانی که واحد ترجمه را گفتمان در نظر بگیریم، این تراز به طرف قطب همنشینی یا «ترکیب» میل می‌کند.

اگر این ادعا پذیرفتنی باشد، می‌توان بر حسب تراز در «انتخاب» و «ترکیب»، روشی در طبقه‌بندی فرآیند ترجمه به دست داد. مسلماً این طبقه‌بندی تابع نوعی پیوستار است که از حداکثر انتخاب تا حداکثر ترکیب امتداد می‌یابد و می‌تواند برای انواع ترجمه‌های مطلوب جایگاه خاصی را بنمایاند. در چنین شرایطی، «انتخاب» بر حسب واحدهای زنجیری زبان-تکواژ، واژه، گروه، جمله و جز آن-صورت خواهد پذیرفت و هر واحد، با توجه به سطح دستوری اش، میزان التزام به «ترکیب» را تعیین خواهد کرد؛ به این معنی که هر اندازه واحد مورد نظر از سطوح پایین‌تر انتخاب شود، عملکرد بر روی محور جانشینی بیشتر و بر روی محور همنشینی کمتر خواهد بود و هرچه این واحد از سطوح بالاتر انتخاب گردد، عملکرد بر روی محور همنشینی افزایش خواهد یافت.

باید به این نکته توجه داشت که به لحاظ علمی، هیچ ملاکی وجود ندارد که به کمک آن بتوان برای میزانی از این تراز امتیازی قابل‌شد و آن را برتر از میزانی‌های دیگر دانست، زیرا هر یک از این میزان‌ها به منظور خاصی انتخاب می‌شوند و هدف مشخصی را دنبال می‌کنند. به هنگام معادل‌یابی برای واژه‌های تخصصی از قبیل paranormality [فراهنجاری]، postindustrial [پسا صنعتی]، macro-plan [کلان برنامه] و جز آن (ک ۷)، واحد ترجمه تکواژ بوده است و به همین دلیل، تراز ترجمه به سمت قطبی تمایل می‌یابد که حداکثر «انتخاب» و حداقل «ترکیب» را می‌نمایاند. از سوی دیگر و در قطب مقابل، زمانی

که واحد ترجمه گفتمان در نظر گرفته شود، مترجم به دنبال آن خواهد بود تا منظور نویسنده یا گوینده را به زبان مقصد انتقال دهد؛ در این شرایط، حداکثر «ترکیب» مورد نظر خواهد بود. مترجم در ترجمه ی گفتمان برای واحدهای سطح پایین تر به دنبال معادل نمی گردد و به دلیل گستردگی واحد زبانی، کمتر به «انتخاب» توجه دارد و فرایند ترجمه به عملکرد بر روی محور همنشینی تمایل می یابد.

۵- نتیجه گیری

منظور ما از این که می گوئیم «متنی رنگ و بوی ترجمه می دهد» چیست؟ در نگرش سنتی، به این پرسش می توان چنین پاسخ داد که ساخت چنین متنی انگار بیشتر به زبان مبدا نزدیک است تا مقصد. ولی خواننده ای که زبان مبدا را نمی داند، چگونه چنین نکته ای را تشخیص می دهد؟ همان گونه که بیشتر نیز گفته شد، به اعتقاد نگارنده ی این سطور، ترجمه در زبان مقصد آغاز می شود و در همین زبان نیز پایان می یابد. وقتی کسی مدعی است که متنی را نوشته، ولی خواننده احساس می کند که وی مطلبش را از جایی ترجمه کرده است، چگونه می توان این احساس او را توجیه کرد. در تمامی این موارد، مسئله ی «تراز» مطرح است. وقتی «متنی رنگ و بوی ترجمه می دهد» در اصل به این دلیل است که مترجم بیشتر به «انتخاب» توجه داشته تا «ترکیب». به عبارت ساده تر، او واحدی از سطح پایین تر را در ترجمه ی خود برگزیده و بر همین پایه، کارایی محور جانشینی را بر محور هم نشینی ترجیح داده است. جالب اینجاست که در بسیاری از موارد، از همین راه می توان دریافت که مترجم موضوع متن مبدا را دریافته است و به همین دلیل از واحدهای سطح پایین تر استفاده کرده است؛ یعنی از آنجا که موضوع و منظور نویسنده را درک نکرده، برای تک تک واژه ها، معادلی در نظر گرفته و ترجمه ای به دست داده است. در چنین شرایطی «انتخاب»، ناخواسته به وجه غالب مبدل شده است. وقتی مترجم منظور نویسنده را دریابد، به ناچار به معادلیایی برای واحدهای سطح پایین تر متن خواهد پرداخت و در نتیجه، تراز ترجمه به هم خورد، زیرا واحدی از سطح بالاتر، مثلاً جمله، باید واحد ترجمه در نظر گرفته می شده و با انتخاب واحدی از سطح پایین تر، مثلاً واژه، تراز ترجمه مخدوش شده است؛ یعنی در شرایطی که عملکرد بر روی محور هم نشینی باید برای درک مطلب به کار گرفته شود، تراز ترجمه به سمت محور جانشینی و «انتخاب» تمایل یافته است

و در نتیجه، حاصل فرآیند ترجمه مجموعه ای از واژه هایی را تشکیل داده است که تک تک معنی دارند ولی زنجیره ای بی معنی را پدید آورده اند.

طرح این روش برای بررسی فرایند ترجمه از دو مزیت عمده برخوردار است؛ نخست این که به لحاظ روش شناختی می تواند امکانات مختلف ترجمه را در قالبی واحد مورد تبیین قرار دهد؛ و دوم این که روش حاضر از صراحتی نسبی برخوردار است؛ مثلاً می توان صحت و سقم آن را محک زد و در نهایت مورد تایید قرار داد یا مردود دانست.

کتابنامه

- 1- Catford, C. (1965). *A linguistic Theory of Translation*. London, Oxford University Press.
- 2- Jakobson, R. (1960). "Linguistics and Poetics". In Sebeok, T. A. (ed). *Style in Language*. Cambridge, MIT Press.
- 3- ----- (1966). "Metaphoric and Metonymic Poles". *In selected Writings*. Paris- The Hague.
- 4- Martinet, A. (1955). *Economie des changements phonetiques. Traite de phonologie diachronique*. Berne.
5. Nida, E.A. (1974). *The Theory & Practice of Translation*. Leiden, United Bible Societies.
- 6- Saussure, F. de. (1916). *Cours de Linguistique General*. Paris.
- ۷- آشوری، داریوش. (۱۳۷۴). فرهنگ علوم انسانی. تهران، نشر مرکز.
- ۸- صفوی، کورش. (۱۳۷۱). هفت گفتار درباره ی ترجمه. تهران، نشر مرکز.
- ۹- . (۱۳۷۷). «بحثی اجمالی درباره ی گونه شناسی شعر معاصر فارسی». مجموعه ی مقالات دومین کنگره ی شعر امروز. حوزه ی هنری اصفهان.
- ۱۰- صلح جو. علی. (۱۳۷۷). گفتمان و ترجمه. تهران. نشر مرکز.
- ۱۱- فرحزاد، فرزانه. (۱۳۶۹). نخستین درس های ترجمه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.